

# اینجا فقط مدرسه نیست!

## گزارش تصویری از سفر بسطام

زهرا شاه‌حسینی

دانش‌آموز منطقه ۲ تهران

ساختمانی نه چندان بزرگ و سفید روبه‌رویت بود. نیمی از سمت راست حیاط را فضای سبز پوشانده بود. مدرسه مثل غیردولتی‌های شناخته‌شده در تهران نبود که دیوارهای بلند و نرده‌های بی‌شمار و بنای پرهیبتی داشته باشد؛ رمزش هم درست همین‌جا بود. مدرسه عجیب و غریب نبود. آشنا بود. به خانه می‌مانست. خوش‌آمدگویی گرم و صمیمانه آقای فرزین‌نیا، مدیر و بنیان‌گذار مدرسه، بیشتر احساس در خانه بودن و راحتی را به آدم تزریق می‌کرد. دنیای داخل ساختمان در عین سادگی از این هم شگفت‌انگیزتر بود. دم در ورودی می‌بایست کفش‌هایت را در می‌آوردی. پیش از هر چیز قفسه‌های اختصاصی بچه‌ها خودنمایی می‌کرد که هر کدامشان برای خود یک لیوان و یک حوله کوچک در آن گذاشته بودند. اتاق بعدی به یک فضای خانوادگی می‌مانست. در و دیوار پر بود از عکس‌های بچه‌ها در اردو، بازی، کارگاه، غذا خوردن و جاهای دیگر. قفسه‌هایی در اتاق دیده می‌شد که اسم هریک از بچه‌ها رویشان بود. آقای فرزین‌نیا گفت: «اگر معلم‌ها یا خود دانش‌آموزان کتاب یا منبعی درباره موضوعات مورد علاقه یکی از بچه‌ها پیدا کنند، برایش داخل قفسه او می‌گذارند.» سمت چپ هم دو سه سری گاز و ظرفشویی بود که وقتی از کاربردشان سؤال کردیم، پاسخ دادند: «بچه‌ها غذا را خودشان می‌پزند. (می‌خندند و ادامه می‌دهند) اوایل دست‌پختشان تعریفی نداشت و به سختی می‌خوردیم. الان خوب شده است.»

کردیم. گفت‌وگوهای دوست‌داشتنی میان‌راه یا حتی دقیقه‌ای از پانتومیم‌های گروهی کافی بود تا طولانی بودن مسیر تهران تا بسطام چندان به چشم نیاید. صدقه جمع کردن توی کلاه و خوردن آب‌نبات‌ها و لواشک‌های همسفرها هم لطف خاص خود را داشت. از این دست تجربه‌ها به شدت برای دانش‌آموزها یا هرکسی که روزی دانش‌آموز بوده، توصیه می‌شود؛ مثلاً اینکه بتوانی معلم فیزیک سابقت را و رای کتاب فیزیک و از نو ببینی یا وقتی با معلم فارسی ادبی روبه‌رو می‌شوی به جای کلمات قلمبه سلمبه و اسامی طولانی نویسندگانی که این و آن کتاب را نوشته‌اند، تصویر لواشک‌های ترش و آبدار را در ذهنت رها کنی. خلاصه اینکه چه کسی فکرش را می‌کرد که به این زودی شب بشود؟ پس از طی این مسیر، استراحتی شبانه در هتل واجب بود تا بتوانیم برای فردا و مهم‌ترین مأموریت سفر آماده شویم.

صبح روز بعد، پس از صرف صبحانه و پیوستن نفرات دیگری به گروه، به سمت «مدرسه نور مبین» حرکت کردیم. شنیده‌هایم از این مدرسه همگی مبتنی بر تفاوت و نوآوری‌های این مدرسه نسبت به مدارس دیگر بود، و من خودم را برای چندین ساعت سخنرانی در مورد روش‌های آموزشی و تربیتی آماده کرده بودم. ابتدا فکر نمی‌کردم که برای رسیدن به بزرگ‌ترین اهداف مثل پرورش انسان‌های بزرگ، قدم‌های کوچک و ساده در این حد کارساز باشند. وارد حیاط مدرسه که می‌شدی

سفر همیشه معلم خوبی است. فرق نمی‌کند از کجایی و چند سال را پشت سر گذاشته‌ای. سفر که نرفته باشی، تمام دانسته‌هایت از دنیا و مردمانش حرف‌های گنگی هستند که به وقت عمل پوچی‌شان برایت روشن می‌شود. ویژگی سفر این است که تمامی ندارد. هر چقدر بگردی و سفر کنی، باز جایی برای دیدن هست. اگرچه همه ما محدودیت‌هایی برای مسافرت رفتن داریم، اما به همان اندازه فرصت‌های کوچک و بزرگی نیز برای سفرهای کوتاه و لحظه‌ای بر سر راهمان هست که اگر ماجراجو و مشتاق باشیم، یافتن مقصد آن‌ها اصلاً کار سختی نیست. معلم سالخورده‌ای را به یاد می‌آورم که می‌گفت در دوران نوجوانی و جوانی‌اش با دوچرخه به روستاهای اطراف می‌رفته و گشت و گذار می‌کرده و حالا، پس از گذشت این همه سال از آن دوران، هنوز این مسافرت‌ها از بهترین خاطرات زندگی‌اش هستند. سفر بسطام برای من اتفاق غیرمنتظره‌ای بود، زیرا سال‌ها بود که دنبال دیدن آرامگاه **بایزید بسطامی** بودم اما موفق نمی‌شدم؛ غافل از اینکه تنها آرامگاه این عارف بزرگ نیست که این شهر کوچک را از بسیاری شهرهای هم‌ترازش متمایز می‌کند بلکه بسطام شگفتی‌هایی دارد که سی‌ودو حرف زبان فارسی هم حریف توصیفشان نمی‌شود. اصلاً بسطام خود جای شگفتی است؛ بهشت سرسبز و پر نعمتی است که از دل بیابان سر برآورده است. ما بعدازظهر یکی از روزهای تابستان (۹۴) از تهران به سمت بسطام حرکت



↑ هنگام بالا رفتن از پله‌ها، دیدن پنجره - که تماماً توسط خود بچه‌ها با انواع رنگ‌ها رنگ‌آمیزی شده - و نور چند رنگی را به راه‌پله می‌تاباند، بسیار دلنشین بود. در طبقه بالا وارد کلاس درس شدیم. دیوارها را خود دانش‌آموزان رنگ کرده بودند و میزها قدیمی اما تمیز و کاملاً سالم بودند. روی صندلی‌ها نشستیم و آقای فرزین‌نیا شروع به صحبت کرد. حرف‌های او سخنرانی نبود، بلکه از شروع کار تعریف کرد، از برنامه‌ها، از بچه‌ها، از دوره اول که بعد از فارغ‌التحصیلی و رفتن به دانشگاه چه کردند و...

→ ارتفاع ظرفشویی و گازها به اندازه‌ای بود که بچه‌های هفت‌ساله هم می‌توانستند به راحتی از آن‌ها استفاده کنند. در همین سمت کارهای دستی و سفالگری‌های بچه‌ها روی قفسه‌ها چیده شده بود؛ آن هم نه بر مبنای کیفیت و یا زیبایی آن‌ها. همه کارها، ساده یا پیچیده، معمولی یا هنرمندانه، کنار هم بودند. بعد از آن هم کارگاه هنر را دیدیم.



↓ پس از پایان این جلسه  
به بازدید از مدارس نور  
مبین ۲ (پسرانه) و نور متین  
(دخترانه) رفتیم.

↓ سپس صندلی‌ها را به شکل گرد چیدیم و ضمن  
گفت‌وگو درباره آماده‌سازی و آموزش معلم‌هایی که  
برای تدریس در چنین سیستم‌هایی انتخاب می‌شوند،  
به مطالعه طرح درس و ارزشیابی توصیفی تک‌تک  
بچه‌ها در هر جلسه از پایه اول پرداختیم.



↓ مهم‌ترین ویژگی که در این مدرسه به چشم می‌خورد این بود که بچه‌ها محدود  
به یادگیری کتب درسی نشده بودند. آن‌ها در مدرسه یاد می‌گرفتند تا چطور در  
کنار یکدیگر باشند، وظایف و مسئولیت‌هایشان را انجام دهند، مستقل و با پشتکار  
باشند. در یک کلام، یاد می‌گرفتند که چطور زندگی کنند. دلیل اینکه آقای فرزین‌نیا  
پیشنهاد داد اسم گزارش را «اینجا فقط مدرسه نیست» بگذاریم هم همین بود.  
می‌گفت: بچه‌ها تنها برای درس خواندن به اینجا نمی‌آیند.



↑ در آخر هم از بناهای در حال ساخت  
مدرسه مبین دیدن کردیم که امیدواریم روزی  
از قطب‌های فرهنگی منطقه بسطام شود.